

شاهنامه در شاهنامه



چکیده

قصد اصلی در این تحقیق، کالبد شکافی نیایش، آن هم از دیدگاه قهرمانان شاهنامه است؛ یعنی بحثی محتوایی، این که نیایش چیست؟ چرا بشر دوست دارد به نیایش بپردازد و چه نیازی است به آن؟ فردوسی در قالب این نیایش‌ها، می‌کوشد هویت ما را به تصویر کشد و نگرش یک ایرانی را به دستگاه آفرینش بیان کند و این نکته را اثبات کند که انسان‌های بزرگ نیازهای بزرگ دارند و به شخصیت آن‌ها از همین راه می‌توان پی برد. همین نیاز است که نیایش را به وجود می‌آورد و در این نیایش‌هاست که فلسفه‌ی حیات خود را آشکار می‌سازد... و چون امکان بررسی تمامی نیایش‌های موجود در شاهنامه در هیئت یک مقاله میسر نبود تنها به بررسی آن‌ها تا داستان زال و رودابه بسنده کردیم. اگرچه این خود می‌تواند تصویری از مجموع نیایش‌های شاهنامه نیز ارائه دهد (با توجه به محدودیت صفحات مجله، بحث‌های مقدماتی و نیز بخش‌هایی از متن حذف شده است).

۱. نخستین نیایش در شاهنامه بر زبان نخستین پادشاه و نخستین انسان یعنی «کیومرث» جاری می‌شود:

کی نامور سر سوی آسمان / برآورد و بدخواست بر بدگمان
بدان برتری نام یزدانش را / بخواند و بیالود مژگانش را (شاهنامه، امیرکبیر، ص ۲۵)

از این نیایش برمی‌آید: الف) نخستین پادشاه که نخستین انسان روی زمین نیز هست، در شاهنامه، موحد است و نیایشگر. آیا از دیدگاه تاریخ و انسان‌شناسی نیز چنین است؟ این که چرا فردوسی نخستین انسان را یکتاپرست معرفی می‌کند به این دلیل است که اولاً شاه ایده‌آل فردوسی حتماً باید یکتاپرست باشد تا بتواند نشان شاهی را که همان «فره‌ی ایزدی» [= تأیید الهی] است، از طرف یزدان به دست آورد؛ در ثانی، قهرمانان فردوسی همه «خردشان با روانشان جفت است» و انسان صاحب خرد، نمی‌تواند ستایشگر و نیایشگر غیر یزدان باشد، زیرا خرد، که برتر و بهتر از آن وجود ندارد، داده‌ی خدایی است برای راهنمایی بشر در رساندن و کشاندن انسان به سوی دهنده‌ی خرد. سخن دکتر دینانی در این مورد شنیدنی است: «کسی که از عقل پیروی می‌کند گرفتار غرور و تکبر نمی‌شود، زیرا عقل بیش از هر موجود دیگری به درک عظمت فعل پروردگار نایل می‌گردد و درک عظمت فعل حق هرگونه خودبینی و خودپرستی را محو و نابود می‌سازد.» (دینانی، نیایش فیلسوف، ص ۵).

ب) این نیایش در قالب نفرین^۱ است، نفرین بر بدگمان^۲ که صفت اهریمن است و کمک از یزدان که انسان را بر اهریمن بدگمان برتری دارد.

ج) یکی از حالت‌های نیایش سر سوی آسمان برآوردن است. در دیدگاه پیشینیان، نیروهای یزدانی بالاتر و فراتر از نیروهای شیطانی و اهریمنی می‌ایستند. همین نگرش است که می‌گوید فیض همیشه از بالا به پایین می‌آید.

د) نیایش باید از عمق وجود آدمی برخیزد و با تسلیم و فروتنی همراه باشد که همه‌ی این ویژگی‌ها در اشک آشکار است: بخواند و بیالود مژگانش را. مولوی (۱۷/۱، ۸) می‌گوید:

کدواژه‌ها

دعا، نیایش، شاهنامه، قالب‌های نیایش



علی پورامین
کارشناس ارشد زبان و ادبیات
فارسی، مدرس دانشگاه پیام نور
و دبیر دبیرستان‌های تالش



دارند از همین جا ناشی می‌شود که می‌گویند آن‌ها آتش را نیز می‌پرستند، حال آن‌که آن‌ها به آتش به منزله‌ی فروغی ایزدی ارج می‌نهند و «اهوره مزدا» را می‌پرستند.^۳

۳. سومین پادشاه «تهمورث دیویند»، پسر هوشنگ، نیز ستایشگر جهان آفرین است:

چنین گفت کاین را ستایش کنید / جهان آفرین را نیایش کنید
که او دادمان بر ددان دستگاه / ستایش مراورا که بنمود راه
(شاهنامه، ققنوس، ۳۴/۱، ب ۱۸)

و این نیایش نیز در مقام افزایش نعمت و قدرت تسلط بر محیط است و از آن برمی‌آید:

الف) قدرت، هنر و تمام توانایی‌های انسان از خداست.
ب) خداوند راهنماست.

در این جا به این نکته‌ی مهم اشاره می‌شود که شاهان چنانچه این ویژگی‌ها را از دست دهند، یعنی به جای پیوستن قدرت خود به قدرت یزدان، توانایی‌ها را از خود بدانند و منی کنند یا آن‌گونه که اوستا می‌گوید: «خویش خوتایی» [= فرمان‌روایی خودسرانه] کنند، فره ایزدی از آن‌ها گرفته می‌شود. چنانچه در مورد «جمشید» پسر تمهورث، روی می‌دهد. جمشید یزدان‌شناس است و دارای فره ایزدی؛ دوره‌ی او یک دوره‌ی شکوفایی زندگی بشری است: ساختن ادوات جنگی و دست یافتن به کشتی یعنی قدرت تسلط بر بر و بحر. تمدن آریایی، که بعدها از آن به «بهشت گمشده» یاد می‌شد، توسط همو بنیاد نهاده شد. اما چون خود را در اوج قدرت می‌بیند به جای نیایش، منی می‌کند:

فردوسی در قالب این نیایش‌ها، می‌کوشد هویت ما را به تصویر کشد و نگرش یک ایرانی را به دستگاه آفرینش بیان کند

یکایک به تخت مهی بنگرید / به گیتی جز از خویشتن را ندید
منی کرد آن شاه یزدان‌شناس / ز یزدان بی‌بیچید و شد ناسپاس ...
چو این گفته شد فر یزدان از وی / بگشت و جهان شد پراز گفت‌وگویی
(شاهنامه، ققنوس، ۳۸/۱-۳۹)

شریعتی از کتاب «نیایش» دکتر «الکسیس کارل» نقل می‌کند: «آثار نیایش ... در جامعه‌ای وقتی رو به ضعف و فراموش شدن می‌گذارد مقدمات انحطاط و بی‌مقاومت ماندن این ملت و جامعه را فراهم می‌کند؛ جامعه با از دست دادن عمل پرستش و نیایش، مزاج خودش را برای رشد میکرب‌های انحطاط، متلاشی شدن، تجزیه و به اصطلاح خاص خودش «انتروپی» یعنی ضعف و پیری قوای مزاجی، ضعف بدنی، که در این جا به معنای ضعف مزاج اجتماعی است، آماده می‌کند. او می‌گوید:

چون خدا خواهد که مان یاری کند / میلمان را جانب زاری کند

یهدی الیه من ینیب (هر که را به درگاه خدا به ناله و تضرع باز آید هدایت می‌کند). (شوری، ۱۲).

۲. نیایش دیگر بر زبان دومین پادشاه (هوشنگ) در قالب شکر است. شکر به سبب فروغ ایزدی آتش که یزدان به او ارزانی داشته است:

جهاندار پیش جهان آفرین / نیایش همی کرد و خواند آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد / همین آتش آن‌گاه قبله نهاد
بگفتا فروغی است این ایزدی / پرستید باید اگر بخردی
(شاهنامه، ققنوس، ۳۳/۱، ب ۱۷)

و از این، چند نکته‌ی ظریف برمی‌آید:

الف) شکر در قبال نعمت، «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (اگر شکر گزارید افزون بر شما می‌دهم) (ابراهیم، ۷). مولوی می‌گوید:

شکر نعمت، نعمت افزون کند / کفر نعمت، از کفت بیرون کند

ب) آتش [به باور زردشتیان] از آن‌جا که فروغی است ایزدی، شایستگی قبله شدن و قداست یافتن دارد، هم‌چنان که کعبه قبله می‌شود. چون شایستگی نزول و تابش نور وحی را می‌یابد. هوشنگ می‌گوید اگر بخرد باشیم آتش را قبله می‌سازیم و می‌پرستیم، چرا که فروغی (آیه‌ای) ایزدی است و خیلی روشن است که منظور از پرستیدن، بت ساختن آتش نیست بلکه ارزش گذاشتن به آن است، همان‌گونه که ما کعبه را که قبله است نمی‌پرستیم بلکه خدای کعبه را می‌پرستیم. برداشت غلطی هم که برخی، هر چند قلیل و ناچیز، از دین یکتاپرستی زرتشت

روم، روم باشکوه متمدن و قدیم را، دوری مردمش و متروک ماندن سنت دیرین بشری در پرستیدن رو به ضعف و ذلت برد. (شریعتی، فلسفه نیایش، ص ۷).

۴. فردوسی در نیایش «مرداس»، پدر ضحاک، می گوید:

مر آن پادشاه را در اندرسرای / یکی بوستان بود بس دل‌گشای
گران مایه، شبگیر برخاستی / ز بهر پرستش بیاراستی
سر و تن بشستی نهفته به باغ / پرستنده با او ببردی چراغ
(شاهنامه، ققنوس، ۴۰/۱، ب ۱۰۵)

نیز در جای دیگری در مورد «شهرسپ»، وزیر تهمورث، می گوید:

همه روزه بسته ز خوردن دولب / به پیش جهان دار بر پای شب
چنان بر دل هر کسی بود دوست / نماز شب و روزه آیین اوست
(شاهنامه، ققنوس، ۳۵/۱، ب ۲۲)

شریعتی از کتاب «نیایش» دکتر «الکسیس کارل»^۴ نقل می‌کند: «آثار نیایش ... در جامعه‌ای وقتی رو به ضعف و فراموش شدن می‌گذارد مقدمات انحطاط و بی‌مقاومت ماندن این ملت و جامعه را فراهم می‌کند»

از این مجموع برمی‌آید:

الف) نیایش، شکل‌های گوناگون دارد که برخی از آن‌ها نماز و روزه‌اند. فراموش نکنیم که فردوسی بسیاری از آیین‌ها و اندیشه‌های اسلامی را با داستان‌های شاهنامه آمیخته است، که در این مقوله فرصت پرداختن به آن‌ها نیست.

ب) عبادت به هنگام سحر (شبگیر) زیبا می‌نماید، آن‌گونه که در روایات اسلامی نیز بدان بسیار اشاره و سفارش شده است. ج) سر و تن شستن یکی از آداب نیایش است. چیزی است مانند غسل در آداب نیایش اسلامی. در نیایش فرانک نیز می‌گوید:

نیایش کنان شد سر و تن بشست / به پیش جهان داور آمد نخست

۵. دوره‌ی هزار ساله‌ی پادشاهی «ضحاک» دوره‌ی چیرگی ابلیس و نیروهای اهریمنی (دیو و جادو) بر خرد است و ایران دیگر سرزمین یزدان‌پرستان نیست، سرزمین جادوان (جادوستان) است.^۵ ضحاک، جادوپرست است و بر خرد و مغز می‌تازد و مغزها را خوراک ماران خودخواهی و جنون خود می‌سازد.^۶ و راه باطل کردن طلسم این جادو هم، قطب و نیروی مخالف آن یعنی خرد است؛ کدام خرد؟ «به نام خداوند جان و خرد» آن خردی که در کنار جان و با جان، توأم است و داده‌ی خدایی است و «خرد بهتر از هر چه ایزد بلداد» و این نیرو در «کاوه» و «فریدون» آشکار می‌شود:

بپویم به فرمان یزدان پاک / بر آرم ز ایوان ضحاک خاک
(شاهنامه، ققنوس، ۵۲/۱، ب ۱۷۶)

۶. فریدون هنگامی که می‌خواهد به پیکار ضحاک برود به مادر سفارش می‌کند که به نیایش خدا بپردازد، یعنی برای او دعا کند:

که من رفتنی‌ام سوی کارزار / تو را جز نیایش مباد ایچ کار
ز گیتی جهان آفرین را پرست / ازو دان به هر نیکی زور دست
(شاهنامه، ققنوس، ۳۵/۱، ب ۲۲)

یعنی بزرگ‌ترین خدمتی که می‌توانی برای من انجام دهی این است که به نیایش بپردازی تا به این وسیله قدرت و زور دست من به قدرت بی‌کران یزدان متصل شود و بر قدرتم بیفزاید. و مادر به نیایش خدا می‌پردازد:

فرو ریخت آب از مژه مادرش / همی خواند با خون دل، داورش
به یزدان همی گفت ز نهار من / سپردم تو را ای جهاندار من
بگردان ز جانش بد جادوان / بپرداز گیتی ز نابخردان
(شاهنامه، ققنوس، ۵۵/۱، ۲۵۲)

از این مجموع برمی‌آید:

الف) نیایش - آن‌گونه که اشاره شد - چون با گریه انباز شود پذیراتر است: شرط اصلی استجاب دعا، نخست خواست خدا و سپس استغاثه‌ی بنده است. مولوی گوید:

تا نگرید طفلک حلوا فروش / بحر بخشایش نمی‌آید به جوش

خداوند در قرآن می‌فرماید: «اذ تَسْتَعِثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجِبْ لَكُمْ» (انفال، ۹) (به یاد آرید آن‌گاه را که به خدای خود استغاثه می‌کردید [تا شما را بر دشمن پیروزی دهد] و او شما را اجابت کرد).

ب) آغاز و انجام کار باید به خدا بیبوند، آن‌گونه که در مورد شخصیت رستم بدان اشاره کردیم.

ج) قدرت و توانایی از اوست.

د) نیایش قدرتی دارد که قضا را برمی‌گرداند: «بگردان ز جانش بد جادوان».

۷. نیایش فریدون در حالی که سر بریده‌ی فرزند خود، ایرج، را در کنار گرفته:

نهاده سر ایرج اندر کنار / سر خویشان کرد زی کردگار
همی گفت کای داور دادگر / بدین بی‌گنه کشته اندر نگر
به خنجر سرش کنده در پیش من / تنش خورده شیران آن انجمن
دل هر دو بیداد از آن سان بسوز / که هرگز نبینند جز تیره روز
به داعی جگرشان کنی آژده^۷ / که بخشایش آرد بر ایشان دده
همی خواهم از روشن کردگار / که چندان زمان یابم از روزگار
که از تخم ایرج یکی نامور / بیاید بر این کین ببندد کمر
چو دیدم چنین زان سپس شایدم / اگر خاک، بالا^۸ ببیمایم
(شاهنامه، ققنوس، ۸۴/۱، از بیت ۴۵۵)

این نیایش در قالب سوگ (مرثیه و عزا) است. در حقیقت سوگ‌نامه‌ای است که فریدون به درگاه کردگار خویش به

۹. نیایش سام، فرزند نریمان یا نیرم، جهان پهلوان زمان منوچهر، هنگامی که فرزند تازه به دنیا آمده‌اش (زال) را می‌بیند که پیرانه سر است:

سوی آسمان سر بر آورد راست / ز داد آور آن‌گاه فریاد خواست
که ای برتر از کثری و کاستی / بهی ز آن فریاد که تو خواستی
اگر من گناهی گران کرده‌ام / وگر کیش آهرمن آورده‌ام
به پوزش مگر کردگار جهان / به من بر ببخشاید اندر نهان
بیچند همی تیره جانم ز شرم / بجوشد همی در دلم خون گرم
چو آیند و پرسند گردن کشان / چه گویم از این بجهی بدنشان
چه گویم که این بجهی دیو چیست / پلنگ و دورنگ است و گز نه پری است
ازین ننگ بگذارم ایران زمین / نخواهم بر این بوم و بر آفرین
(شاهنامه، ققنوس، ۱۰۶۱)

این نیایش در قالب شکوه و شکایت است. او در این نیایش

دادخواست آورده، سوگ‌نامه‌ای جان گسیل، برآمده از دل؛ اما با همه‌ی سوزناکی‌اش هرگز به ملال نمی‌انجامد و این ویژگی اکثر نیایش‌ها در شاهنامه است که به حرکت و تحوّل و انقلاب، ابتدا در درون و بعد در برون و جامعه منجر می‌شود، نه به یأس و دلزدگی و به اصطلاح به «دیپرسیون»؛ در این جا نیز فریدون، آرزو می‌کند و آرزو حرکت به سوی آینده است. همو، وقتی که آرزویش برآورده می‌شود و نبره‌ی او (منوچهر) انتقام خون ایرج را از عموی خود، سلم و تور، می‌گیرد، در استقبال از او چنین نیایش می‌کند:

پس آن‌گه سوی آسمان کرد روی / که ای دادگر داور راست گوی
تو گفتی که من دادگر داورم / به سختی ستم‌دیده را یاورم
همم داد دادی و هم داورمی / همم تاج دادی هم انگشتری
(شاهنامه، ققنوس، ۱۰۲/۱)

مرحوم شریعتی می‌گوید: «نیایش نشان داده است که انسان هر چه که بخواهد می‌گیرد و هر دری را که بزند به رویش گشوده می‌شود» (شریعتی، فلسفه‌ی نیایش، ص ۱۰). در شاهنامه نیز بدین گونه است، فریدون می‌خواهد و خداوند می‌دهد: «همم داد دادی و هم داورمی» و اساساً آن‌که به درگاه او روی می‌آورد، اگر این روی آوردن، گرایشی راستین و بی‌غل و غش باشد، دست خالی بر نمی‌گردد:

برآرد تهی، دست‌های نیاز / ز رحمت نگردد تهی دست باز
(بوستان سعدی)

چرا که ایمان دارد او «دادگر و داور راست گوی» است. ۸. نیایش منوچهر، آن‌گاه که بر تخت می‌نشیند. او قدرت و توانایی‌های خود را می‌ستاید اما در نهایت تمام این هنرها را از یزدان می‌داند و خود را بنده‌ی او می‌شمارد:

ایا این هنرها یکی بنده‌ام / جهان آفرین را پرستیده‌ام
همه دست بر روی گریان ز نیم / همه داستان‌ها ز یزدان ز نیم
کز تاج و تخت است از رویم سپاه / از رویم سپاس و بدویم پناه
(شاهنامه، ققنوس، ۱۰۳/۱)

او هرگز دچار غرور و جنونی که جمشید را گرفتار کرد، نمی‌شود و خود را به نیستی نمی‌کشاند. آری چون اهل خرد است اهل نیایش نیز هست و این خرد اوست که او را به سوی نیایش می‌کشاند و نیایش یعنی شکستن غرور که جمشید را از اوج قدرت به خاک مذلت نشاناند و شکستن قدرت ابلیس که ضحاک را گرفتار ماران و سوسه و جنون ساخت. دکتر دینانی می‌گوید: «در این مسئله تردیدی نیست که انسان هر اندازه به عظمت هستی راه پیدا کند به همان اندازه به عجز و حقارت خود نسبت به عظمت هستی واقف می‌گردد» (ابراهیمی دینانی، نیایش فیلسوف، ص ۱۴). «همه داستان‌ها ز یزدان ز نیم» یعنی سخن ما، کردار ما و اندیشه‌ی ما همه باید به یزدان برسد تا راه راستین خود را بیابد.

این ویژگی اکثر نیایش‌ها در شاهنامه است که به حرکت و تحوّل و انقلاب، ابتدا در درون و بعد در برون و جامعه منجر می‌شود، نه به یأس و دلزدگی و به اصطلاح به «دیپرسیون»

می‌گوید اگر از کیش و آیین ایزدی خارج شده و گناه کرده‌ام می‌توانستم با پوزش و توبه به درگاه تو، مورد بخشایش تو قرار گیرم، درست نبود که مرا این چنین مجازات کنی و کودکی پیرانه‌سر (سفیدمو) به من دهی و مرا در میان گردن‌کشان شرمسار سازی. این نیایش از این جهت مهم است که، چه در حالت مستی و خوشی و چه در حالت ضعف و ناامیدی، باز رو به سوی او باید باشد، که گفته‌اند: «نیایش تجلی اندیشه‌ها، احساس‌ها، رنج‌ها، عقده‌ها و عقیده‌ها، آرمان‌ها، امیدها، و دردها و درخواست‌ها، و خشم‌ها و نفرت‌ها و تنهایی‌ها و شکست‌های یک روح است» (شریعتی، فلسفه‌ی نیایش، ص ۶۱).

سام اگرچه آن دم مصلحت حق را نمی‌بیند، اما چون گله و شکایتش نیز از کردگار خویش است، خداوند دستگیرش می‌شود و او را از راه خواب به خود می‌آورد. موبدان خوابش را تعبیر می‌کنند و از او می‌خواهند که در مقابل گناهی که در حق فرزند خود مرتکب شده است از یزدان پوزش خواهد:

به یزدان کنون سوی پوزش گرای / که اویست بر نیکویی رهنمای
(شاهنامه، ققنوس، ۱۰۷/۱)

و به این ترتیب در طلب فرزند به البرزکوه می‌آید و چون راه رسیدن به لانه‌ی سیمرغ را بر خود بسته می‌بیند از آفریننده‌ی خویش می‌خواهد که به او کمک کند، یعنی به دعا متوسّل می‌شود. مسعودی در مروج‌الذهب از پیامبر (ص) نقل می‌کند که «دعا، اسلحه‌ی مؤمن است» (۶۵۱/۱).

آبر آفریننده کرد آفرین / بمالید رخسارگان بر زمین
 همی گفت کای برتر از جایگاه / ز روشن روان و ز خورشید و ماه
 گر این کودک از پاک پشت من است / نه از تخم بدگوهر آهرمن است
 از این برشدن بنده را دست گیر / مرا این پُرگنه را تو اندر پذیر
 (شاهنامه، ققنوس، ۱۰۸/۱)

و نیایش کنان گرد کوه می گردد تا این که خواست او برآورده می شود:
 چو با داور این رازها گفته شد

نیایش همان که پذیرفته شد (پادشاهی منوچهر، دبیر سیاقی، ص ۴۸)
 «الدعاء مفتاح الرحمة و كُنُوز النعمه الظاهره و الباطنه
 (رساله‌ی دلگشا، حلبی، ص ۳۱۱)

در مقابل او سیمرغ سر تعظیم فرود می آورد:

فرو برد سر پیش سیمرغ زود / نیایش همی بآفرین بر فرود
 (شاهنامه، ققنوس، ۱۰۹/۱)

۰۱. نیایش زال به درگاه جهان آفرین. زال می گوید اگر منوچهر و سام
 از عاشق شدن من به تو (رودابه) آگاه شوند، هم داستان نباشند، اما من:

پذیرفتم از دادگر داورم / که هرگز ز پیمان تو نگذرم

شوم پیش یزدان ستایش کنم / چو ایزد پرستان نیایش کنم
 مگر کاو دل سام و شاه زمین / بشوید ز خشم و ز بیکار و کین
 جهان آفرین بشنود گفت من / مگر کاشکارا شوی جفت من

یعنی با نیایش به درگاه خدا:

(الف) در پیش او با تو پیمان می بندم و تنها، درگاه او برای
 بستن این پیمان مقدس شایستگی دارد.

(ب) از او می خواهم دل سام و شاه را از خشم و ستیز و کین،
 که از خانواده‌ی مهرباب کابلی در دل آن‌هاست، پاک کند و
 نسبت به این پیوند رام گرداند.

(ج) تنها اوست که می تواند نیاز مرا برآورده سازد و تو را
 آشکارا جفت من گرداند.

آن‌گاه پهلوانان و موبدان را فرامی خواند تا آن‌ها را از راز
 خویش، یعنی عاشق شدن بر رودابه، آگاه سازد و چاره‌ی کار
 بجوید و در این نشست، زال:

نخست آفرین جهاندار کرد / دل موبد از خواب بیدار کرد

چنین گفت کز داور راد و پاک / دل ما پر امید و ترس است و باک

به بخشایش امید و ترس از گناه / به فرمان‌ها ژرف کردن نگاه

ستودن مر او را چنان چون توان / شب و روز بودن مر او را نوان

خداوند گردنده خورشید و ماه / روان را به نیکی نماینده راه

بدویست گیهان خرم به پای / هم او داد و داور به هر دو سرای ...

ز فرمان و رایش کسی نگذرد / پی مور بی او زمین نسپرد

بدان گه که لوح آفرید و قلم / بزد بر همه بودنی‌ها رقم

جهان را فزایش ز جفت آفرید / که از یک فرونی نباید پدید

و جواب می شنود که جهان درست این چنین است که تو می گویی:

ز چرخ بلند اندر آمد سخن / سراسر همین است گیتی ز بن

(شاهنامه، ققنوس، ج ۱۲/۱ - ۱۲۸)

۱. دعا، دو معنی مخالف هم دارد یکی در مقام آفرین و دیگر در مقام نفرین:
 سعدی می گوید: از درون خستگان اندیشه کن / وز دعای مردم پرهیزگار
 در معنی و اتیمولوژی نفرین نیز گفته‌اند: «واژه‌ای است به معنای دعای بد. و آن
 در برابر کلمه‌ی آفرین که به معنی دعای نیک و ستایش است آمده. نفرین از دو
 جزء «نه» (نا) و «آفرین» ترکیب یافته است. (اوشیدری، ج، دانش‌نامه‌ی مزدیسنا،
 نفرین) ۲۰. گمان، وهم، شک، رای، اندیشه؛ و بدگمان یعنی بداندیش، مخالف و
 دشمن اندیشه. بداندیش صفت اهریمن است و دیو و جادو نیز که از نیروهای
 اهریمنی هستند، بداندیش‌اند، یعنی نیروهایی هستند که بر اندیشه و خرد آدمی
 می‌تازند و انسان هم که چیزی جز «جان و خرد.» نیست در مقابل این نیروهای
 اهریمنی قرار می‌گیرد. ۳۰. ای مزد! به یاری من بیا. من مزدا پرستم. من خستویم
 که مزدا پرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم. من اندیشه‌ی نیک اندیشیده
 را باور دارم. من گفتار نیک گفته را باور دارم. من کردار نیک ورزیده را باور دارم.
 (اوستا، دوستخواه، ج، ۵۸۳/۲) ۴۰. دکتر الکسیس کارل، فیز بولوژیست و
 فیلسوف بزرگ فرانسوی است. او که رئیس مؤسسه‌ی انسان‌شناسی «راکفلر»
 نیز بود، برنده‌ی دو جایزه‌ی بزرگ نوبل در رشته‌ی پزشکی (در پیوند رگ‌ها و
 شیوه‌ی بخیه‌زنی) است. در زمینه‌های فلسفی و اجتماعی دیگری نیز صاحب
 اثر و نظر است. از جمله‌ی این آثار کتاب معروفش، که به آن اشاره شد، «نیایش»
 است. اثر دیگر او در این زمینه «انسان موجودی ناشناخته» است. گفتنی است
 این کتاب‌ها در ایران نیز به زبان فارسی منتشر شده‌اند. ۵۰. از زبان فرانک مادر
 فریدون می‌گوید: بزم پی از خاک جادوستان / شوم تا سر مرز هندوستان
 (۵۰/۱) ۶۰. در شاهنامه جادو بیش‌تر در مقابل خرد قرار گرفته و جادوگری
 عملی است مقابل و مخالف خرد انسانی: چه مایه جهان گشت بر ما به بعد / ز
 کردار این جادوی بی خرد (۵۸/۱) ۷۰. توسعاً پاره پاره، لخت لخت (پادشاهی
 فریدون، دبیر سیاقی، ص ۵۷) ۸۰. قد، قامت؛ معنی بیت: پس از گرفته شدن
 انتقام ایرج، اگر خاک قامت مرا در خود جای دهد شایسته خواهد بود. ۹۰. در
 اصطلاح یعنی دچار افسردگی و یأس و ناامیدی شدن؛ نوعی ادبیات که در آن
 فرجام کار انسان‌ها، خواننده را به نوعی واپس‌گرایی می‌کشاند و می‌تواند به
 «نیهبلیسم» (بوچ‌گرایی) منجر شود ... ۱۰۰. چون قبلاً زال را بچه‌ی دیو گفته
 بود، در این جا به بوزش آن چه گفته می‌پردازد و می‌گوید: اگر زال از پشت من
 است و از نژاد اهریمن بدگوهر نیست ... ۱۱۰. چون خانواده‌ی مهرباب کابلی از
 نژاد ضحاک بودند: که ضحاک، مهرباب را بد نیا / دل شاه از ایشان پر از کیمیا //
 گشاده سخن کس نیارست گفت / که نشنید کس نوش با نیش جفت (۱۲۸/۱) •

منابع

۱. قرآن ۲۰. اوستا، دوستخواه، ج، انتشارات مروارید، ۱۳۷۵ • ۲۰. اوشیدری، ج، دانش‌نامه‌ی
 مزدیسنا، نشر مرکز، ۱۳۷۱ • ۴۰. دهخدا، ع. ا. لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۵۰. دینانی،
 غ. ج. نیایش فیلسوف، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی ۶۰. زرین کوب، ع. ج. تاریخ
 مردم ایران (ایران قبل از اسلام)، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴ • ۷۰. شریعتی، ع. فلسفه‌ی
 نیایش. ۸۰. فردوسی، شاهنامه، براساس نسخه‌ی نه جلدی چاپ مسکو، انتشارات ققنوس،
 ۱۳۸۰ • ۹۰. _____، شاهنامه (داستان‌های نامور نامیه‌ی باستان)، به اهتمام دکتر سید
 محمد دبیر سیاقی، نشر قطره، ۱۳۸۱ • ۱۰۰. _____، شاهنامه، با مقابله و تصحیح
 از روی مشهورترین نسخه‌ها، انتشارات امیرکبیر، ج ۷، ۱۳۶۹ • ۱۱۰. مسعودی، ا. ع. ج،
 مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی،
 ۱۳۷۸ • ۱۲۰. مولوی، مثنوی معنوی، چاپ نیکلسون، انتشارات نگاه و نشر علم، ۱۳۷۱ •